

هو

۱۲۱

رساله شریفه

پند صالح

اثر خامه

حضرت حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه گنابادی

معرفی

رساله شریفه پند صالح^۱ تألیف حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه گنابادی قدس سره (۱۲۷۰-۱۳۴۵ ش) قطب سلسله نعمت‌اللهی سلطانعلیشاهی گنابادی از زمان تالیف (چاپ اول اردیبهشت ۱۳۱۸) تا کنون، یکی از مهمترین کتاب‌ها و منابع برای محققین جهت آشنایی با تصوّف و دستورالعملی عمومی برای پیروان این سلسله بوده است.

حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه طاب ثراه (۱۳۷۱-۱۲۹۳ ش) قطب سلسله و جانشین حضرت صالحعلیشاه در مقدمه چاپ سوم (۱۳۴۴ ش - در زمان حیات مؤلف کتاب) مرقوم داشته‌اند: «رساله شریفه پند صالح که دستور عمومی از طرف حضرت مستطاب والد جلیل حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه روحی فداه برای فقرای سلسله علیه نعمت‌اللهیه می‌باشد از بهترین رساله‌ها است که تا کنون نوشته شده و خودی و بیگانه از مطالعه آن بهره‌مند گردیده و هرکس دیده پسندیده و می‌توان گفت تا کنون رساله‌ای با این اختصار و جامعیت کمتر نوشته شده است... چون منظور از نوشتن این رساله شریفه دستور کلی برای عموم فقرا می‌باشد لذا با نهایت اختصار و به زبان خیلی ساده مطابق فهم عموم نوشته شده و حتی مطالب مفصله علمی و اصطلاحات را با جملات ساده و عبارات شیوا تحریر فرموده‌اند که دلیل بر تبحر معظم‌له در تفهیم حقایق اخلاقی و علمی می‌باشد.» همچنین در مقدمه چاپ چهارم (۱۳۵۳ ش) می‌نویسند: «رساله شریفه پند صالح... که با قَلت لفظ و ایجاز تام دریایی از حقیقت و معنی و مشحون از حقایق و دقائق و مصداق الموعظة الحسنه می‌باشد دارای تمام دستورات و نکات مهمه دینی و اخلاقی و اجتماعی برای سالکین الی الله است و با اختصار و ایجاز تامی که دارد از هیچیک از دستورات لازمه برای مؤمن سالک فرو گزار نگردیده است.»

بزرگان سلسله از همان زمان مکرراً طالبین و محققین و پیروان را به مطالعه و مذاقه در این کتاب توصیه نموده‌اند. حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه ارواحنا فداه قطب وقت سلسله نعمت‌اللهی سلطانعلیشاهی گنابادی در طی مدت چند سال بطور هفتگی این کتاب را شرح کرده‌اند و در حال حاضر نیز برای بار دوم به شرح این اثر گرانقدر پرداخته‌اند.^۲

^۱ - شرح و ترجمه پند صالح به زبانهای مختلف در سایت تصوف ایران موجود است: <http://sufism.ws/pandesaleh.php>

^۲ - شرح این فرمایشات به صورت فایل‌های صوتی در سایت مزار سلطانی: <http://mazaresoltani.net/audio-pandesaleh.php>

شرح این فرمایشات به صورت فایل‌های تصویری در سایت مزار سلطانی: <http://mazaresoltani.net/video-pandesaleh.php>

همچنین متن پیاده شده از نوار را می‌توان از این لینک دریافت نمود: http://jozveh121.com/main_page.jsp?link=pandeSaleh

دیباچه

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

و به ثقتی و رجائی

ستایش بی‌آلایش یکتا دارائی را سزد که هستی‌ها همه از تابش اوست و پرستش و نیایش بی‌همتا خدائی را زبید که دانا و بینا و توانا و برگشت همه به او و پیدایش از اوست. بخشنده‌ای که در مراحل هستی خواهش استعداد هر ذره را بخشوده و مهربانی که راه بازگشت به سوی خود را برای بندگان در گشوده بالاترین آن راه نمودیست به راه بندگی خود توسط پیمبران و بهترین نعمتش برگزیدن ماست به پیروی پیغمبر آخرالزمان.

خداوند مهربانا! ... دم از بندگی تو می‌زنیم و چنگک به ریسمان کشیده تو زده‌ایم، ما را توفیق ده که به راهنمایی پیغمبر محبوب و بنده خالص تو محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم رو بسوی تو آوریم و به دستور او رفتار نمائیم و دل را به ولایت و انقیاد اوصیای آن بزرگوار روشن سازیم.

سپس با درخواست توفیق از خداوند منان این بیچاره ناتوان و خادم درویشان محمد حسن گنابادی مفتخر در طریقت به لقب صالحعلیشاه برای تذکر و یادآوری وظایف اسلامی و ایمانی به برادران روحانی و سالکان طریقت مرتضوی و رهروان در سلسله نعمت الهی سلطانعلیشاهی این نامه و دستور را برحسب تقاضای جمعی از آنها می‌نگارد و ضمناً جهات عدیده ذیل که مؤید و کمک این نامه‌نگاری گردیده منظور و ملحوظ می‌دارد:

اول) آنکه مدتیست از طرف بعضی طالبان و مبتدئین از برادران بیشتر از پیشتر نامه‌ها رسیده و خصوصاً از جاهائی که دسترس به مشایخ مأذون نداشته و مراد با فقرای راه‌رفته آگاه کمتر نموده‌اند و از کتب عرفا نیز آگاه نبوده یا دسترس به آن نداشته و سؤالات متعدده نموده و یا دستور احکام صورت و معنی خواسته‌اند و جواب نوشته‌ام ولی چون پاسخ هر نامه را نتوان زیاد مفصل نوشت و جز پرسنده دیگران هم آگاه نمی‌شوند پرسش‌ها مکرر می‌شد که پاسخ نیز باید تکرار شود لذا در نظر گرفتم این نامه را مفصل بنویسم و مطالب مورد سؤالات را به اندازه‌ای که بتوان بر نامه نگاشت بنگارم که عمومی باشد و برای همه مفید گردد و بقیه را به فراگرفتن از دهان مردان راه حواله می‌دهم.

دوم) اینکه بعضی از مبتدئین فقرا یا سایرین مذاکراتی از بعضی دوستان یا مخالفین فقر می‌شنوند و در صدد تحقیق برنیامده بسیار می‌شود که به شبهاتی می‌افتند یا در کتب عرفا اسرار طریق که ادراکات قلبیه و واردات غیبیه است خوانده و یا از مردان این راه شنیده و نفهمیده و اسرار را از قبیل الفاظ و کلمات و یا پاره کردارها پنداشته نگاهی به کتب بزرگان هم نکرده و از دانایان هم نمی‌پرسند، یا دیده و شنیده به تصورات فرق مسلکی و غیره رفع اشکال نشده و گاهی می‌شود که به عقیده

نکوهیده یا کردار ناپسند گرفتار شده یا نیکان را بد پندارند لذا در این نامه صراحتاً یا کنایتاً توضیح و رفع اشکال آنها نیز مفهوم خواهد شد.

سوم) آنکه جمعی از ناشناسان مراتب فقر و عرفان مخصوصاً در این زمان اصل موضوع را تدبر ننموده و تعمق در معنی کلمات عرفا نکرده بلکه کتب آنان را با اینکه بحمدالله غالباً چاپ شده و در دسترس است نخوانده یا خوانده و الفاظ را به میل خود ترجمه و تحریف می‌نمایند و بر مردم مشتبه می‌سازند بلکه بعضی مخالفین به عناد و لجاج می‌خواهند برای مشتبه ساختن و تولید مخالفت کردن فقر و درویشی را که پیروی انبیاء و اولیاء و جمع صورت و معنی و دل را با یار و دست را به کار داشتن و با تمام خلق به شفقت و صفا بودن است داعیه تازه نام نهند و نزد بعضی مانند بیکاری و بیعاری و سربار جامعه بودن و یا مقید به آداب شرع و قوانین نبودن و یا مراعات آداب تدبیر نکردن و مخالف تمدن بودن وانمود کنند تا در نظر هر دسته خوار سازند و بعضی راهجویان هم گرفتار آنها را راست پنداشته باور نمایند و از حقیقت دور مانند لذا ذکر خلاصه عقاید و اعمال تذکاراً لازم می‌نمود.

چهارم) بعضی از راهجویان یا راهرفتنگان به شنیدن اینکه طریقت تهذیب اخلاقت تهذیب علمی و تحصیلی را که در کتب اخلاق ذکر شده کافی دانسته یا اخلاق را که ملکات نفسانیه است آثار عملی آن و فقط حسن معاشرت پنداشته‌اند لذا اشاره مختصری هم به اخلاق اسلامی به مسلک عرفان می‌شود شاید مفید افتد.

پنجم) چون فقرا تکلیف خود را در هر زمان بستگی و تجدید عهد و کسب تکلیف از عالم و عارف زنده زمان خود می‌دانند بعضی از آنها در جزئیات هم دقت ننموده یا دستور کلی را ملتفت نشده یا کافی نپنداشته یا برای احتیاط و اطمینان تکالیف جزئی را هم می‌پرسند و بعضی نیز به اشتباه دیگر افتاده درویشی را در اوراد و اذکار زبانی دانسته و برای امور دنیوی متوسل شده یا اوراد و اذکار که راز و نیاز با دوست و اظهار بیچارگی و نیستی در بارگاه کبریائیت و باید با توجه تام قلبی باشد آلت آرزوهای دنیوی ساخته و به ظاهر الفاظ برای کارها می‌چسبند و باید از این غفلت هشیار گردند.

بعضی دیگر هم به تصور اینکه به موجب «هل الدین الا الحب» همان محبت تنها کافیت و دانسته یا ندانسته در مواظبت بر اعمال صالحه قصور یا تقصیر می‌نمایند و رعایت اوامر و نواهی که برای حفظ حال محبت و بستگی و آبیاری ایمان است چنانکه باید و شاید نمی‌نمایند حتی بعضی آداب ظاهری را متوجه نبوده کمتر مراقبت می‌نمایند و بعضی از دوستان هم اتفاقاً درخواست نمودند که برای متوجه ساختن این قبیل اشخاص دستور جامع مختصری که بتوان همراه داشت و مکرر مراجعه نمود بنویسم. چرا که کتب بواسطه تفصیل آن کمتر خوانده می‌شود و از خاطر می‌رود لذا اجابت خواهش آنها نموده و خلاصه دستورات بزرگان سلف را که غالباً در کتب هم نوشته‌اند گردآورده فهرست‌وار بطور اختصار می‌نویسم و چون به عنوان کتاب نیست و نامه پند و دستور است به عنوان «پند صالح» خدمت برادران می‌فرستم و امیدوارم در آینده زندگانی موفق‌گردم شرح صالحیه را در چند جلد نوشته تقدیم خوانندگان نمایم.

و چون بیشتری سواد عربیت ندارند و اصطلاحات علمی و مطالب مهمه عرفانی نمی‌دانند با زبان فارسی معمولی بطور ساده این نامه را نگاشته و آنچه غالباً باید بدانند و وظایف عمومی شرعیست یا حُسن و قُبْح آن را هر عقلی حاکمست فقط تذکری لازم دارد با اشاره مختصراً و بطور عموم نوشته و آنچه کمتر متوجه‌اند و باید مراقب باشند ولو جزئی پندارند توضیح می‌دهم

و اولاً تأکید می‌نمایم که دوستان در تعلیم آداب و احکام شرع که تعلّم آن تقدّم طبعی بر آداب طریق دارد و آداب طریق برای جان دادن و آراستن آنست و بر آداب شرع تقدّم شرفی دارند بکوشند و به اندازه‌ای که مورد احتیاج و لزوم هر مسلم است از مأخذ آن تعلیم گیرند که تکالیف اسلامیت خود را بدانند و برای مزید بصیرت در امور فقری هم به کتب مفصّله عرفا عموماً و مخصوصاً کتب جد امجد فقیر مرحوم سلطانعلیشاه شهید و والد ماجد مرحوم نورعلیشاه ثانی قدّس سرّهما که مشحون به حقایق و مملو از نصایحست مراجعه نمایند و در واقع این نامه را مانند یک فصل متمم و خلاصه آن کتب و تشریح عهد و میثاق مأخوذ گیرند که بحسب اقتضاء مناسبات و مقتضیاتی افزوده اشارات آنها تصریح گردیده است.

امیدوارم مؤمنین متذکّر اوصاف و اخلاق ایمانی گردیده و صرف بستگی را کافی ندانسته در سلوک بکوشند که دنبال نمانند و از قصور خود همیشه شرمسار بوده نفس را ملامت نمایند و اگرچه آنچه نوشته شود هرچند عمومی باشد موارد مستثنی دارد و هر عامی بی خاصّ نخواهد بود و ممکن است در موارد مخصوصه تکلیف تغییر نماید. ولی حکم بر غالب و موارد نادره محتاج دستور خاص و اوامر مخصوصه است که اشخاص باهوش درک می‌نمایند و اگرچه در ایمان و اسلام زن و مرد به موجب آیه مبارکه یکسان و خواهران دینی مانند برادران موظفند ولی چون از جنبه ایمان زنان برابر مردانند و باید مردانه بکوشند بطور عموم برادران را مخاطب ساخته و لطیفه ایمان را منظور می‌نمایم و از باطن بزرگان دین مدد می‌خواهم و از برادران انتظار دارم با دقت و تأمل غالباً مطالعه و با نظر محبّت و علاقه نگریده و در مقام عمل برآیند و قصور مؤمن دیگر را بهانه قرار نداده تا بتوانند بکوشند که مصداق عنوان فقیر که عبارت اُخرای بنده است واقع شوند البته باید انقلابات دنیا و جنبش که در هر موردی مشهودست در ما نیز اثر نماید و بیدار شویم و از موقع استفاده کنیم و اگرچه عنوان حزب و دسته‌بندی و دخالت در کارهای دنیوی در درویشی و بندگی نیست ولی مؤمن باید زیرک و انجام‌بین بوده و قدر آسایش را دانسته شکرگزار باشد و هر موقع موانع کمتر بود در توجّه و عمل بکوشد و در رفع شبهات و اختلافات مذهبی فروگذار ننماید. از خداوند مهربان توفیق خود و برادران را خواهانست.

برادران من

فکر و تحقیق

امتیاز انسان از سایر جانداران به عقل و فکر پایان‌بین است و کودک از اول تولّد مانند سایر حیواناتست ولی به نموّ تن فکر او هم پیشی می‌گیرد و پایان‌سنجی او افزون می‌گردد و از دانسته و دیده و شنیده خود پی به نادانسته برده به آثار سایر موجودات هم پی می‌برد و به آرایش و پیرایش بدن جسمانی و لوازم آن در درون و بیرون می‌پردازد و هر اندازه فکر را بیشتر به کار می‌اندازد و مقدمات فراهم‌تر باشد بهتر نمو کرده و چنانچه مشهودست متدرجاً به آثار و اسرار عالم خلقت پی برده برای استفاده نوع خود اختراعات کرده و صناعات به وجود می‌آورد ولی نباید به همین اندازه بسازد و فکر را صرف خارج وجود خود نماید و همّت خود را در بدن و لوازم آن که فانیست صرف نماید بلکه به خود آمده تأمل نماید:

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم

دلایل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت

و از محدود بودن جسم و جسمانیات و انقلابات آن و فنای تدریجی و کلی بدن و از خاموش نشدن جستجو و شوق فطری به رسیدن به خواهش‌های دنیوی و دوندگی برای یافتن آرزو و طلب گمشده خود آگاه گردد که جولان بینهایت فکر نه منحصر به دنیاست و حقیقت انسانی جز این تست بلکه آنچه کارفرمای قوی و اعضاست و در تمام تبدلات تن پایدار و با کثرت قوی یگانه و در عین آشنایی با همه بیگانه و دانا و بینا و توانا در بدنست و در عین بی‌خبری بدن و بی‌توجهی خیال و در کودکی و جوانی و پیری و در خوشی و ناخوشی و فربهی و مرض و تندرستی پایدار و یکیست و فکر و خرد منسوب به اوست که جان و روان نامیم حقیقت و شخصیت انسانست و جسمانی و محسوس نیست و دل و مرکز فکر واسطه بین جان و تن است و جان مهیمن بر دل و دل مسلط بر بدنست پس نباید جان را توسط واهمه همیشه گرفتار چاه و زندان تن داشت بلکه بدن را باید از راه دل به نور جان روشن ساخت و حقیقت خود را فدای دنیا ننموده بلکه قدری هم به خود پرداخت و پی برد که آثار و گفتار و پندار و کردارها که در زندگانی همراه و تا مرگ هم هست محسوس و در تن نیست پس چون در صفحه جان باقیست به مرگ طبیعی و فنای کلی بدن که در زندگانی هم بتدریج در زوالست فانی نشده و با جان خواهد بود و چنانکه در خواب بدون بدن زندگانی می‌کند و از حالات و واقعات آن در بیداری خوشنود یا غمگین می‌گردد و خواب خوب یا بد می‌بیند و خواهی نخواهی خوشی و ناخوشی آن را در بیداری می‌یابد و آثار یا عین آن را بعد می‌بیند پس از مرگ نیز اعمال همراه و موجب آسایش یا عذاب خواهد بود و باید به فکر آسایش آن طرف برآمد و فکر به خودی خود و تنها راه به آنجا نمی‌برد پس باید جستجوی راه و راهبر برای این راه نمود و انبیاء و اولیاء که این راه را پیموده و خوب و بد آن را دیده و توشه راه را دانسته‌اند برای بیدار کردن مأمور بوده و راه و چاه را نشان داده‌اند باید درصدد رفتار به دستور آنها برآمد. و آغاز پیدایش این اندیشه دورین آغاز سلوک به سوی خداست و البته اگر این جستجو و درد شدت نماید و عزم بر اصلاح خود کند و متوجه گردد که به محض ملیت ظاهر و انتحال صورت دیانت به مقصود نرسد و تنها به نوشته و دستور راهنما نتوان راه پیمود و راهی که خطرهای بی‌پایان و راهزنان فراوان دارد باید با راهنما و اسلحه رفت در تفحص و تحقیق برآمده نص سابقین را که بینا و محیط بوده‌اند و گفته آنها را حق دانسته که یگانه راه شناسائی راهبرست و با اثر هم مقرونست پیدا کرده و با بصیرت و حسن ظن گرویده و تسلیم شود چنانکه در پیروی موسی (ع) از خضر (ع) بود. این گرویدن را در عرف و اصطلاح عرفا اول سلوک نامند سپس باید به دستوری که گرفت بدون اعتراض و تردید به قدم همت راه را طی نماید و در حالات وارده ثابت قدم باشد و به سلاح ذکر رفع وساوس نماید و در هر حال همراه با فکر باشد و پایان‌بین بوده به ظاهر تنها نچسبد و تا زنده است دست دل از دامن پیر رها نکند و وجهه امر الهی را منظور و تعظیم او را تعظیم حق داند و در آنچه رضای او داند تاسی نماید که ممدوحست و تقلید نادانسته و بر پایه ناستوار مذمت دارد و باید در پیدایش نورانیت و بصیرت که عجز و نیازمندی می‌آورد بر توسل افزایش و از پرتو نظر پیر داند که مبادا در ورطه ناز افتد که خطر عجب و خودسری و غرور خطر بزرگ راه است.

برادران من

ایمان

ایمان که علاقه روحست به مبداء و فکر آغاز و انجام و آن ناموس بزرگ الهی و امانت خدایست باید نگاهدار و قدردان بود و از آرایش‌ها پاک داشت. باید همت نمائیم که نام فقر و ایمان که بر ما گذاشته شده به آن موصوف باشیم و به نیکی معرفی شویم که بر ما صدق کند. باید بکوشیم که عهد ازلی را که در صفحه فطرت جان ثبت شده و عقل گواهی می‌دهد و به فریب نفس در دنیا در طاق فراموشی افتاده بعد از تازه کردن به توسط عهد و پیمان تکلیفی پاسدار باشیم و به توفیق خدا غفلت نمائیم و به شرایط بیعت رفتار و آن را پیشرو در هر کار قرار دهیم و همواره خلاصه دستورات را که در این سه عبارت درجست: با خداوند به بندگی، با عموم به شفقت و خیرخواهی، با برادران دینی به خدمت و کوچکی، در خاطر داشته عمل را مطابق آن سازیم و با آن بسنجیم و به پندار و گفتار و رفتار نیک فریاد یاری خواستن و دعوت «من انصاري الى الله» بزرگان را اجابت کنیم و بکوشیم که به مقصد برسیم و کردار گذشتگان را سرمشق خود ساخته و یأس که در حکم کفرست به خود راه نداده با عزم اراده قدم زنیم.

برادران من

ذکر

دل گنجینه خدائی و جایگاه ریزش رحمت الهیست و مرکز کشور تن دلست که همیشه بین وسواس شیطان و تلقین ملکست. باید مراقب دل بود که آنچه بر دل غالب بود اعضاء و قوا زیر فرمان اوست و چون بستگی دنیا دام جان و مایه هر خطاست دل را باید به دستور متوجه غیب نمود و از غیب خود رو به غیب مطلق آورد که پراکندگی خیال و وسواس رفع و هموم یکی گردد و نفس پاکیزه شود و اخلاق نکوهیده که زائیده دوستی دنیاست برود و به جای آن اخلاق پسندیده آید و متدرجاً انس به یاد خدا افزون گردد تا دری که خداوند گشوده باز و دل جایگاه یار شود.

یاد خدا دل را خاشع و بدن را خاضع و اخلاق را پاکیزه و اعمال را پسندیده گرداند و یاد بنده حق را که نشانه یاد خدا و هم مستلزم یاد اوست بنده را بالاخره انسان را از هستی موهوم می‌رهاند و به هستی واقعی می‌رساند چون مادام که انانیت هست خداپرستی نیست.

ذکر مأخوذ را باید در هر حال و هر کار مواظبت داشت که آثار آن در کردارها و زندگانی هم هویدا شود و در عالم هم به یادگار بماند خصوصاً در مواردی تأکید بیشتر شده است از آن جمله در موقع خوردن غذاست که: «کلوا مما ذکر اسم الله علیه» گرچه تفسیر به مورد ذبح شده ولی عمومیت دارد و یاد خدا هنگام غذا لذت را بیشتر و بواسطه توجه حرارت و روح به باطن هضم بهتر می‌شود و تا آن غذا در بدنست حکم ذاکر دارد و بهتر توفیق می‌یابد. دیگر حال مقاربتست که طفلی که در هنگام یاد خدا پیدا شود تمام خلقت و مؤمن و صالح و باهوش گردد. دیگر وقت خوابیدن که توجه به عالم غیب است، چون به یاد خدا که بخوابد در خواب حکم ذاکر دارد و خواب که بیند چه بروز حالات روحی او باشد و چه قضایای خارج غالباً رؤیای صادقه خواهد بود. دیگر اول بیداریست که حال بازگشت به این عالم و توجه به قوا و جوارحست که در آن روز توفیق

زیادتر گردد و بلکه کارهای او هم پیشرفت نماید، و اوّل بیداری توجّه به مبداء و مظهر و توسّل به انوار چهارده معصوم جسته و گشایش دل و دین و دنیا از خداوند امید داشته باشد و چون موقع خوابیدن و بیداری هرچه را به ذهن بسپارند محفوظ ماند روح در این دو وقت به یاد خدا عادت نماید و متوجّه باشد و تا بتواند آنی غافل از یاد خدا نگردد که وقت مرگ متذکّر عقاید باشد.

فکر

و بی فکر نشیند بلکه به مرکب فکر سیر نماید که حقایق عالم را دریابد و از دریچه غیب خود متوجّه غیب مطلق گردیده انتظار فرج جان داشته باشد که: «لا راحة للمؤمن دون لقاء الله».

انتظار

و مولا را که با هر ذره همراه و هر دلی را به سوی او راهیست و نظر تربیت و عنایت خصوصاً به دل‌های مؤمنین دارد در دل بجوید تا بیابد که در خارج چون ظهور فرماید بشناسد و به جنسیت جذب گردد و این انتظار در دل که همراه با انتظار در خارج باید باشد و عمل را هم بر وفق رضای مولی نماید خود را لایق رکاب ظفر انتساب قائم آل محمد صلوات الله علیه گرداند و استعداد یاری در او ظاهر شود بهترین مربی شیعه بوده و هست.

صحبت

سالک باید نعمت منعم را در نظر داشته شاکر و سپاسگزار باشد مخصوصاً نعمت هدایت و ایمان را قدردان و واسطه فیض را از دل دور ندارد.

صلوات

حتّی در نماز که بندگی خداوند یکتاست امر به صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آل او شده که دستور توسّست و این طلب رحمت برای لطیفه ایمانیست که از آن حضرت در دل پیروان اوست و وصل نمودن آن به حقیقت محمدیه و یاد بزرگان و نام بردن زندگان آنها برای تیمّن و توسّل و واسطه قرار دادن هر روز ممدوح ست

آداب خدمت

و مصاحبت با اولیاء یا به امر آنها با سایر راهرفتنگان از ارکان سلوک و کمک سیر سالک و موجب ازدیاد دانائیت که مصاحبت آنها انسان را به یاد خدا اندازد و گفتارشان بر دانش افزاید و کردارشان آرزومند سرای جاودانی سازد و نظر به علماء عبادت و رفتن به سوی آنها رحمتست. نفس از معاشر نقش پذیرد و رنگ گیرد و خدمت هر یک رسید نباید تفاوت مراتب در نظر گیرد بلکه وجهه امر خدائی را منظور و واسطه فیض داند ولی در اجتماع آنها حفظ مراتب و تفاوت درجات ملحوظ شود و تا می‌تواند صورت را از پلیدی حدث و خبث پاک و باطن را به زیور محبّت و اخلاص بیاراید، حقیقت آنها را شفیع قرار داده در حضور آنها بر مراقبه و توجّه و حضور دل بیافزاید و در رسیدن حضور آنها از تظاهرات محبّت تا حال

اختیار دارد خود را نگاه دارد خصوصاً که مورد ایراد اغیار باشد و بهانه ایراد و حسد فراهم نسازد و رعایت آداب صورت هم تا به اختیارست داشته باشد مثلاً تا بشود در نکوبد و صدا بلند ننماید و تقدّم نجوید و در نشستن تا بتواند روبرو نشیند و اگر نشود طوری نشیند که ببیند و نشستن را طول ندهد که ملال آورد مگر کاری باشد که لازم شود و جز به حدّ معمول و مرسوم در اول نشستن به دیگران توجه ننماید نه بطوری که مورد ایراد یا افسردگی دیگران گردد و پشت به کسی نشیند خصوصاً به مؤمن مگر در مجامع تعلّم و ضرورت، و هشیار باشد که آنچه بشنود دریابد و به آن رفتار کند و آنچه شنید نمونه‌اش در وجود خود پیدا کند که آنچه فرمایند شاید به در زده باشند که دیوار خبردار شود. و سخن با دیگران ننماید مخصوصاً که موجب پراکندگی حواس شود و نجوی جز به لازم نکند، آنچه لازم داند پرسد و زیاد نپرسد و سؤال را برای جلب افاضه نماید، و در بین سخن، سخن نگوید. بد دیگران ذکر نکند مخصوصاً سعایت مؤمنی نزد اولیاء ننماید مگر در صورت سؤال و اقتضای مقام از نظر دلسوزی که به بیان نیکی جواب گوید. و مصافحه که نماید تجدید عهد داند و با دل آلوده و اندیشه پراکنده که صفای دل میسر نیست تقلید خواهد بود و در مصافحه هم ملاحظه مقتضیات نموده حدّ اعتدال را رعایت نماید که اسباب زحمت نگردد و از کردار و گفتاری که موجب تکدّر یا اذیت شود خودداری نماید و تا بشود در امور دنیوی اسباب مزاحمت فراهم نیارد بلکه از باطن بزرگان در هر کار همّت بخواهد و مدد جوید که زودتر به مقصود رسد و درباره برادران به دل و زبان دعا کند و خیرخواه باشد و ترقّی آنها را بخواهد.

برادران من

کتمان سرّ

امر ولایت و طریقت راجع به قلبست نه جوارح و بسته به سیر است نه سرّ، و سینه به سینه رسیده و در کتب نوشته نشده و اصول آن به لفظ درنیاید بلکه آنچه گفته و نوشته شود پنهان تر گردد. و چون اثر در امر و فرمان شخص ولیست عمل بر نوشته نتیجه نبخشد و اسرار دیانت را باید محفوظ داشت. خصوصاً آنچه را امر به کتمان شده و در عهده گرفته و آنچه بر دل وارد شد از حالات و عقاید چون باید به پیروی پیر از آن گذر نماید و قدم فراتر نهد نباید به زبان آورد و آن حال را بعد از گذشتن از آن نباید مأخذ قرار دهد و باید حفظ حال و ایمان و جان و مال مسلمین را در رفتار و گفتار خود منظور دارد و مستوحش از اوثق برادران بوده بار خود را بر دیگران که در مرتبه او نیستند نگذارد که ابوذر آنچه را که در دل سلمان بود ندانست و نبایستی می‌دانست. و نمایش باطنی از بزرگان اگر در دل یافت نباید گفتار غلوآمیز از او سرزند و مبدا از اطاعت سرپیچد و این تقیه و کتمان فطری و رویه بزرگان بوده و نگاهداری خود بر خلاف میل نفس ریاضت و مجاهده و تربیتست و اقتدار بر نفس و استقامت و عزم اراده را قوی می‌کند و کتمان عزّت آورد و عکس آن که اذاعه نامیده‌اند موجب ذلّت و سستی نفس و زوال اثرست و امر بزرگان دین را باید محترم شمرد و از غیر سرّ خود دریغ داشت و حتّی در مورد عدم لزوم رفت و آمد و دارایی را هم باید قبلاً پوشیده و پنهان داشت و جان و مال را حفظ نمود و موارد تقیه غیر مورد جهاد و امر به معروف و نهی از منکرست که برای ترویج اسلام و دفاع از مسلمین است به امر در زمان مقتضی و گذشت از خود و جان و مال را در راه خدا و برای حفظ و ترویج اسلام و دیانت داشتن غیر حفظ ایمان و جان و مال و آبروی خود و مؤمنین است.

برادران من

اخلاق

انسان مجموعه‌ای است که همگی صفات حیوانات به نحو کمال در او آفریده شده که مانند آنها برای نیک و بد و سود و زیان تن خود بکوشد که جلب آسایش کند و آسیب و رنج را دفع نماید به علاوه قوه فکر و عقل دارد که می‌تواند صفات را در حد اعتدال نگاهدارد و مسلط بر نفس خود باشد و برای ترقی روح آنها را به کار وادارد و اخلاق پسندیده را در خود آشکار سازد و از اخلاق نکوهیده جلوگیری نماید. پس مؤمن باید همواره مراقب اصلاح نفس و تهذیب اخلاق درونی خود باشد که ملکات نفسانیه که وادارنده به عملست اگر نیک باشد عمل نیک گردد و اگر بد باشد عمل هم ناپسند گردد و علمای اخلاق در کتب خود مفصل نوشته و دستورات داده‌اند. ولی به خواندن کتب اخلاق بلکه به خواندن از احادیث و قرآن مجید دارای اخلاق پسندیده نگردد و هر سر نفس که کوبیده شود سر دیگر بلند کند بلکه این مجاهده با نفس و شیطان باید به عزم اراده با استمداد از باطن بزرگان و کمک ایشان و آبیاری لطیفه ولایت که در دل مؤمنین است که شأن علویت علی علیه‌السلام است و اتصالاً مؤمن را از تاریکی جهل و عالم طبع به نور تجرد و علم می‌کشاند و کارکن در وجود غیر او نیست که «لافتی الا علی» با جذب شوق و محبت ایمانی انجام گیرد و به ذوالفقار ذکر و فکر که عنایت شده تیشه به ریشه نفس زده بستگی و انس دل را به یاد خدا نموده که خرده خرده دوستی دنیا که زائیده انانیت و خودسری و ریشه هر خطا و مایه اخلاق زشتست کم گردد که اقتدار بر نفس پیدا کرده و بتواند از ظهورات آن جلوگیری کند تا از بین برود و تا این حال دست ندهد پسند مولی که میزان نیکویی اخلاقت نگردد چرا که تکلیف و رفتار در موارد فرق کند و موردی «اشداء» می‌پسندد و جای دیگر باید «رهما» باشند و میانه‌روی به عقل و هوش ناقص معلوم نگردد جز آنکه دل جای خدا شود و حق حاکم بر دل که حاکم بر تن است گردد.

مراقبه و محاسبه

پس باید مراقب احوال و اعمال خود بود که هر آنی که غفلت شود نفس سر بلند نماید و حساب خود را قبل از حساب نموده پندار و گفتار و کردار را در ترازوی عقل به میزان رضای مولا سنجیده باطن خود را به نور ولایت و ایمان منور ساخت که اخلاق نیک که نمونه بهشتند در انسان آشکار و از خلق‌های زشت که نمونه زبانه جهنم است پاک گردند.

یاد مرگ - امل

و فکر دنیا و زوال آن و مرگ طبیعی و فناى بدن که گزیر و گزیری از آن میسر نیست و باید همه را گذاشت و گذشت و دست تهی از جهان رفت بتدریج حب دنیا را از دل می‌برد و به فکر توشه زندگانی جاوید می‌اندازد و یاد خدا را قوت می‌دهد و چون دم مرگ حقیقت بر همه آشکار می‌گردد یاد مرگ راهرو را به شوق لقای مولی می‌اندازد و طبعاً آرزوهای دور و دراز دل زدوده می‌شود

توبه

و چون مؤمن باید همیشه به خود مشغول باشد و اخلاق و اعمال خود را در نظر دارد بدی‌های خود را دیده پشیمان از کردار و گفتار و پندار خود بوده حال توبه و بازگشت به خدا پیدا می‌نماید که در توبه دریست از درهای بهشت که همیشه و بر روی همه کس بازست و وسوسه شیطان را به فکر مرگ که در کمینست و به انتظار دیدار یار دور دارد.

انابه

و دم را غنیمت شمرده عفو و کرم را دیده پای به روی نفس گذارده بازگشت و انابه به حق می‌نماید و هرچند بینا تر و بر عظمت محبوب آگاه‌تر گردد این حال بیشتر شود و راز و نیاز «ربنا ظلمنا انفسنا» از درون جان برآرد و «لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين» از دل گوید و خلع و گیس تکوینی که فنای خود و بقای به حق است در هر مرتبه ظهوری دارد و نامی بر آن اطلاق می‌شود که در این حال توبه و انابه گفته شود و در مرتبه استعاده و بسمله ظهور اوست و صلوات و زکات و تبری و توکی و فناء و بقاء به تفاوت مراتب تجلیات اوست.

حیاء

و سالک که کوشش و سعی در نیکی خود دارد از خود و کرده نیک خود هم شرمسارست تا چه رسد به بدی‌ها و از حق شرم دارد که دارای نعمت‌های او در ملک او به قوه و حول او در حضور او مخالفت او نماید بلکه حیای از خلق هم فطری و از صفات پسندیده است.

خوف - رجاء

و همیشه مؤمن از خود و عمل خود و راهزنی شیطان ترسان و از بنده‌نوازی و کرم بی‌پایان بسوی دوست شتابانست و خود را از همه پست‌تر داند.

تواضع

و با تمام خلق که صنع حق می‌داند تواضع می‌نماید که تواضع رفعت آورد

کبر - فخر

و کبر و نخوت که لازمه غفلت و نشانی بی‌خبری از خودست در او نماند چگونه کبر ورزد و حال آنکه آغاز و انجام تن را که تأمل نماید و نیازمندی که به همه چیز دارد و ناتوانی خود را که مویی سفید یا سیاه نتواند نماید بنظر آورد جای فخریه نماند و کبر خوار سازد.

ریا و سمعه

و مؤمن نظر به خلق و تکیه بر آنها و اعتناء به دیدن و شنیدن و نیک و بد گفتن آنها ندارد.

محبت و ترحم

بلکه همه را آثار حق دانسته همه را دوست دارد و دشمن نگیرد و بر تمام خصوصاً زبردستان مهربان باشد و ترحم نماید

رقت

و خود را واسطه و مأمور خدمت داند و دلسخت نباشد که خواری و زاری در او اثر نبخشد و حس شفقت او را بیدار نکند بلکه درد هر عضو از اعضای جان را درد تمام اعضاء داند

فراست

و چون توجه و تذکر که جان را به عالم علوی که عالم علمست متوجه سازد تغییر کلی در مزاج جان و تن می‌دهد و فراست و تدبیر او را زیاد می‌گرداند.

غضب و شهوت

باید پایان‌بین بوده انجام هر امر را از آغاز بسنجد و باید دانست که خداوند برای جلب ملائمت و دفع ناملائمت دو قوه که به جای دو کارگر قوه فکریه‌اند در انسان آفریده که فرمان او را کار فرمایند که قوه شهویه و قوه غضبیه نامیده‌اند که هر کدام اگر در حد اعتدال و میانه‌روی و تکیه گاه آن خدا و وجهه غیبی بود و به دستور عقل و امر الهی که میزان پسندیدگیست و بدون یاد خدا میسر نمی‌شود اجرا شد در اینصورت مانند دو بال برای پرواز عالم بالا خواهد بود و اگر برعکس کار فرمایند و روی آن به دنیا و بهره آن افزایش آسایش تن گردید مانند دو پابند که به پای مرغ بسته باشند خواهد بود و به پستی طبیعت خواهد کشانید و سگ و خوک و جود او فرمانفرمای مملکت او خواهد گشت.

شجاعت - همت

و حد اعتدال قوه غضبیه شجاعت و دلیریست که دل بواسطه توجهی که دارد و جز خدا کارکنی نداند در راه مقصد با عزم اراده و همت و پاداری باشد و به هر بادی از جا نجنبد

فتوت

و در راه خدا و دوستان خدا با فتوت و جوانمردی و گذشت بوده به امر مولی جان و مال و آبرو و ناموس را به چیزی نشمارد و پست را فدای بالاتر سازد با آنکه حسب الامر در حفظ مراتب باید بکوشد و نتواند اغیار را در حرم یار بیند.

غیرت

و غیور باشد که مبدا گردی بر رخ دلدار نشیند

خشم - کظم غیظ

و اگر لغوی شنید به خشم نیاید و به سلامتی گذرد و اعتنا نکند و اگر خشم به جوش آید خود را از تندی که نوعی از

جنونست نگاهدارد که این جنون اگر مستحکم نباشد بعد از اندکی پشیمان گردد و برود و وقت خشم فوری به ذکر خدا مشغول گردد و با مؤمنی مصافحه نماید و مولی را حاضر و ناظر داند و غیظ را فرو خورد و به آب حلیم فرو نشاند اگر ایستاده است بنشیند و خاموش باشد و اگر نشسته است حرکت کند و راه رود

عفو

و تا تواند عفو کند چون محبوب عفو را می‌پسندد و خود از محبوب انتظار بخشش دارد بلکه بکوشد که حالی پیدا کند که خلاف دشمن و دوست را از خدا برای تربیت خود داند «ولا حول و لا قوة الا بالله» را در وجود خود یابد

احسان

و در مقابل احسان هم بنماید و قوه غضبیه اگر سربخود بوده مطیع عقل نباشد و برای رفع نامالایمات نفسانی اجرا شود هر قسم رفتار نماید و هر خلقی پیش آید ناپسند خواهد بود

تهوّر

اگر اعتناء به موانع ننماید و از خود بگذرد تهوّر و بی‌باکی باشد

جبن

و اگر کوتاهی نماید ترس و جبن باشد

کینه - عداوت - ظلم

و اگر بدی از کسی دید کینه و عداوت او را در دل گیرد و از حدّ خود تجاوز و برخلاف امر رفتار و بر خود و سایرین ستم نماید و مخلوق خدا را به هیچ شمارد و به اندک بهانه آتش عداوت برافروزد و جهانی را بسوزد و به سایر اخلاق مذمومه مبتلا گردد. خداوند همه را از شرّ شیطان و نفس اماره نگاه دارد.

شہوت - عفت

و قوه شهویّه نیز اگر در وجود انسانی به عقل امر خدایی پابند و مطیع عقل باشد و از افراط و تفریط برکنار و به اندازه‌ای که برای حفظ بدن و بقای نوع و آبادانی جهان به فرمان خدا و انبیاء لازمست کار فرماید عفت و پاکدامنی است.

شرّہ - خمود

و کم و بیش آن که شرّہ و خمودست بدست

توکل - تسلیم - رضا

و دنیا برای آزمایش مؤمن و تربیت و کسب نیکبختی باید دارایی و زن و فرزند و نام و آوازه و زیردستان را سپرده‌های خدا دانسته مراقبت و خدمت و رعایت نماید و اسباب ظاهر را بهانه و واسطه دانسته تکیه دل را بر خدا که هستی بخشنده است

داشته به کار مشغول باشد و خدا را کارکن واقعی و روزی‌دهنده دانسته با توکل در کار بکوشد که دست به کار و دل با یار باشد که آنچه پیش آرد صلاح و خیر در آنست و از ما به ما مهربان‌ترست پس باید تسلیم امر تکوینی و تکلیفی بود بلکه خشنود و راضی بود

شکر

و نعمت‌های او را که از اندازه بیرونست از نعمت هستی و قوا و اعضا و سلامت و امنیت و غیره و بزرگ نعمت که هدایت و ایمان و وجود انبیاء و اولیاء برای راهنمایی ماست سپاسگزاری کرد.

ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
و توفیق شکر یا ادای هر وظیفه یافت بر آن شکر باید نمود.
از دست و زبان که بر آید
کز عهده شکرش به در آید

احسان والدین

بلکه وسائط هر نعمت را چه مجازی و چه حقیقی باید شکر نمود که مهم‌تر آنها واسطه هدایتست که انبیاء و اولیاء‌اند و واسطه خلقت که آبوین صوری‌اند و واسطه تربیت که معلم ست

وفا

و نسبت به هر کسی که از او نیکی به تو رسیده وفادار باید بود نه فراموشکار چنانکه قولی که داد نباید فراموش نماید و پیمانی که بست باید بر آن پباید و رفتار کند

قناعت

و هر نعمتی خداوند عنایت فرموده باید دیده و شکر نمود نه آنکه آنچه می‌خواهد بنظر آورده و محزون بود که شکر نعمت نعمت را افزون سازد و به آنچه داد باید ساخت و قناعت کرد و شکایت نداشت گرچه دعا و خواستن را در عین رضا و شکر اجازه داده‌اند و منافی یکدیگر نیست

استغناء - طمع

و باید در دل نظر به احدی نداشت و با استغناء بود که نیاز به غیر بی‌نیاز دلت و خواریست و طمع و چشم داشت از مانند خود دوری از عفافست که زینت فقر است بلکه در ناداری باید صابر بود

سخا - حرص

و اگر خداوند روزی را وسعت داد به شکرانه نعمت باید حقوق خدایی را برساند و زاید اگر بود بر عیال خود بهتر وسعت دهد و قدری هم دستگیری درماندگان نماید که شکر و سخا زینت دارائست و به توفیق خدایی مؤمن که متوجه اصلاح خود بود و نیک و بد خود را دانست جان را فدای تن و تن را فدای دنیا نماید بلکه دنیا را برای حفظ تن و تن را برای کسب

کمالات جان خواهد و در جمع دنیا از حدّ اعتدال تجاوز نماید و جز به اندازه امر نکوشد که نفس تیره گردد و حریص به زحمت دنیا پیش از زحمت آخرت افتد و آزمندی کلید سختی و آزمند بنده گیتی و همیشه همراه ناداری ست

حلال - مکر و خدعه - طغیان - جزع

و در تحصیل آن نباید از دستور شرع تجاوز نماید که روزی مقسومست و به عمل حلال یا حرام گردد و نباید از انسانیت و انصاف و رحم و مروّت بگذرند و یا به مکر و فریب و خدعه و دروغ که کار شیطانست در صدد پیدا کردن دارایی برآیند که نه آمدن آن به اختیار و نه نگاهداری آن به اقتدار ماست بلکه به آنچه دارد نباید دل بندد و خود را دارای حقیقی پندارد تا به آمدن آن بر خود بالد و سرکشی کند یا به رفتن آن خود را دربارزد و جزع نماید و بداند که آنکس که داده خود برده است

حسد

و بر نعمت دیگران حسد نورزد که خداوند به هر دو داده و حسود بر قضاء و قدر خشمگین و خود را آتش می‌زند و همیشه غمگینست و ایمان از حسد برکنارست و دارایی بجز از خدا نیست و دنیا ناپایدارست پس چه جای حسدست و نباید مؤمن از خود به دیگری پردازد.

برادران من

خدمت

مؤمنین از جهت بستگی و لطیفه ایمان که روی ایشان به خداست آئینه یکدیگر و فرزندان معنوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و با یکدیگر برادر روحانند که تن‌هاشان متعدد و روان‌های آنها یکیست و برحسب عهد و پیمان که بسته‌اند خدمت و مواسات با برادران لازمه محبت و ایمانست نیکی با آنها عبادت و مخالفت و بدی معصیت است، قدر یکدیگر را بدانید و صورتاً و معنأ در خدمت هم بکوشید و لطیفه ایمان را به آن قوی نمایید که خوش نمودن دل مؤمن خشنودی دل مولی و مایه آسایش و پیشرفت کار آخرت و دنیاست. باید از دیدن یکدیگر خوش باشید و از گفتار هم بهره بردارید و ملاقات به سلام و سلامتی و مصافحه نمایید و به دعا و استغفار و محبت درباره یکدیگر از هم جدا شوید که مصافحه با مؤمن بدون غرض نفسانی به یاد آوردن پیمان خدایی و بیدار کردن دوستی ایمانیست و رسیدن ابهام دست به ابهام و بند کردن انگشتان به مصافحه قوه مغناطیسی انسانی و محبت را به جوش آرد و دل را روشنی بخشد و تیرگی دل را از گناهان مانند ریزش برگ درختان در خزان فروریزد و شهوت و غضب را فرونشاند ولی به عادت و ظاهر نباید اکتفا شود بلکه باید بکوشیم که حقیقت پیدا کند که دارای این بهره‌ها گردد و در حضور بزرگان باید آنها را مخصوص به تحیت گردانید و پیشقدمان ایمانی را باید مقدم دارند و جوانان رعایت پیران نمایند و پیشقدمان و پیران هم باید به مساوات و برادری و نگاهداری کوچکان رفتار نمایند و هر مرتبه بالاتر نسبت به آنکس که هنوز به آن مقام نرسیده نباید سرزنش نماید یا آنچه دریافته بخواهد تحمیل نماید بلکه به نرمی و مهربانی باید او را بکشاند.

بر آوردن حاجات مؤمنین و خوشنود نمودن دل آنها خوشنودی مولی و ریزش رحمت خدا و ترقی سالک است. زیارت مؤمن

برای وجهه ایمان و بردن یادگار و ارمغان و عیادت بیماران و تشییع جنازه مردگان و زیارت گورستان ایشان پسندیده خداوند و بزرگانست. اغراض دنیوی و خواسته‌های فانی نباید پرده دوستی و خدمت گردد تا به قهر و دوری از یکدیگر کشاند که دو مؤمن اگر سه روز با هم قهر باشند بوی ایمان از آنها برود و در صورتی که اختلاف بود تا بشود باید بین خود مرتفع نمایند که هرچه را در جدایی بخواهیم بیابیم در مهربانی و یگانگی بهتر یافت شود و اگر محتاج به وساطت بود توسط دیگری اصلاح نماید که یکی از وظایف همگی مؤمنین اصلاح میانه برادرانست که تا شنیدند افسردگی و اختلافی را بین دو برادر باید بکوشند که نپاید و اصلاح شود بلکه تا بشود از آنچه مایه اختلاف مؤمنین می‌گردد باید جلوگیری شود که چالیش سبب سستی طرفین و نوع می‌گردد و اگر محتاج به خرجی هم بود از خود هم که بدهند روا و مقبول و پسند خداست و بین دو مؤمن و دو نور نباید فاصله شده و جدایی انداخت و در امور یکدیگر باید کمک کار بوده مگر آنکه ضرر به مؤمن دیگر برسد که باید جمع بین حقیق نمود و اختلافی که بود در امر حق باید مساعد و رفع ستم از مؤمن نمود و در مشتبه جدیت در اصلاح کرد و حفظ حقوق برادری را درباره دنباله رفتگان از مؤمنین هم باید داشت و مخصوصاً اگر پسر داشت همراهی کرد که نام نیک او زنده بماند و جای او را بگیرد و رعایت آداب ظاهری هم گرچه بالاصاله مهم نیست و «تسقط الآداب بین الاحباب» ولی برای حفظ ظاهر و ملاحظه حال بعضی که هنوز مقید باشند و انظار غالب مردم هم متوجه است باید مراعات نمود مخصوصاً که وارد و مهمان باشد مگر در محافل خاصه انس و فقر.

از محترمین برادری و برابری پسندیده و از سایرین احترام آنها و حفظ صورت خوش‌نماست اسرار مؤمنین را باید نگاهدار بود و عیب آنها را پوشانید و اگر بدی درباره آنها شنید به مهربانی رفع شبهه و تبرئه از بدی نمود و با احتمال راستی به نیکی جلوگیری کرد تا تصور نشود که رفتار نوع با رضای بزرگانست و خود او را در پنهانی نصیحت نمود که اعمال خلاف علاوه بر ضرر شخصی بدنامی بزرگانست و عمل مؤمن را تا بشود حمل بر درستی باید کرد و اگر راهی در درستی او نیافت نباید فاش نمود و انتشار داد و نباید گفت مؤمن نیست و تبرّی نمی‌توان جست مگر تصریح و امری از بزرگان شنیده شود بلکه بیزاری از عمل باید جست که خداوند در قرآن مجید مدح و ذم بر صفات و اعمال فرموده‌اند نه بر اشخاص و در شنیدن بدی نباید زودباور بود که خداوند گوینده بدی مؤمن را فاسق فرموده و در صورتی که دانست عمل او بر خلاف رضای خدا و مولاست در پنهانی باید نصیحت کرد، خیرخواهی مؤمن باید در پنهان و آشکار و اندرز در پنهان باشد که در انظار خوار نگردد و نفس به ستیزه افتد و سعایت مؤمن ولو امری که از او بیند نزد کسی مخصوصاً نزد بزرگان بد است و زیان آن به گوینده بیشترست اما در صورتی که علاج گرفتاری او منحصر به گفتن و امید اثر در آن باشد خیرخواهی وادار به اظهار می‌نماید نه نزد اشخاص و با مؤمن معامله‌ای که احتمال اختلاف در آن می‌رود ننماید تا به افسردگی نکشاند و در دوستی رخنه نیفتد مگر آنکه بیگانه‌وار با دقت محکم کاری کنند و گذشت آخر را هم از اول تن در دهد که مثلیست در میان توده ولی حکیمانه که وصلت با خویش و معامله با بیگانه، و اذیت و صدمه و زیان رسانیدن و پست شمردن و سرزنش و تمسخر نمودن مؤمن زیان دنیا و آخرتست حتی بی‌اعتنایی در آداب صوری مانند روی از مؤمن برگرداندن و پشت به او کردن یا پای رو به سر مؤمن خوابیدن و مانند آنها تا بشود روا نیست و داخل شدن در معامله‌ای که مؤمن می‌خواهد بنماید که زیان به او رساند حرامست و غیبت و عیبجویی مؤمن از گناهان بزرگ و منع سخت از آن رسیده است با آنکه پنددادن مؤمن و دلسوزی

و خیرخواهی به شرط گمان تأثیر و عدم توهین خوبست و تهمت زدن از غیبت بدترست و گمان بد داشتن و نسبت بدی دادن و تجسس در کار مؤمن نمودن و تفتین و افساد بین مؤمنین و نام بد گذاشتن موجب غضب خدا و سلب نعمت‌هاست و با اینکه دوری از مؤمن روا نیست.

مواضع تهم

در مواضع تهمت ملاحظه نماید نه بطوری که اهانت باشد بلکه مراقب باشد که مبادا در خود شخص تأثیر بخشد و چون بیکاری و سربار جامعه بودن و طمع داشتن در سلسله نعمت‌اللہی ممنوع و نزد خدا ناپسندست باید مؤمنین را غالباً تشویق به کار و همراهی در کار نمود.

برادران من

تعظیم امر و نهی

ایمان زراعتیست که میوه آن وقت مرگ چیده می‌شود و آسایش و بهره آن بعد از مرگ آشکار شود. این زراعت باید به پندار و گفتار و کردار نیک آبیاری شود که نمو نموده تباه نگردد بلکه شاید پیش از مرگ طبیعی به مرگ اختیاری بهره آن را بردارد و خداوند نیکی را معین فرموده و پسند خود را دستور داده لازمه بستگی و ایمان فرمانبرداریست و رضای دوست را که دوست بفهمد باید به آن رفتار نماید تا چه رسد که امر و نهی در آن باشد که باید در اطاعت بی‌اختیار باشد و چون برخلاف نفس است به کلفت باید وادار نمود به این جهت تکلیفش نامیدند و باید تعظیم امر و نهی نموده و سهل نشمرده و تا بتواند بکوشد.

جمع شریعت و طریقت

چه در احکام ظاهر و شریعت و چه آداب باطن و طریقت که این هر دو نباید از هم جدا باشد که بدون یکدیگر نتیجه نبخشد. شریعت اعمال راجع به تن و طریقت راجع به دلست. شریعت آراستن ظاهرست به طاعت، طریقت پاکیزه نمودن باطن است به اخلاق پسندیده و دوستی و یاد خدا و روشن ساختن دل به شناختن او. پس این هر دو مانند مغز و پوست بلکه مانند لفظ و معنیست و مانند جان و تن و یا چراغ و روشنایی آن یا مانند دوا و اثر آن و جمع بین ظاهر و باطن و شریعت و طریقت از اختصاصات سلسله نعمت‌اللہیه بوده و هست پس باید مراقبت داشت و آن کس که خود را نزدیک‌تر داند باید در رفتار بر احکامی که در قرآن مجید و خطاب به مؤمنینست بهتر بکوشد حتی امور دنیا از کسب معاش و انماء مال و پرستاری عیال و تلذذات حلال به قصد امتثال امر که رسیده بنماید عبادت نیز خواهد بود، و در اسلام به قدری توسعه در احکامست که در هر کاری امر یا نهی هست و می‌تواند مسلم تمام کارهای دنیوی خود را با نیت امتثال بندگی خدا نماید.

قرائت قرآن

پس خواندن قرآن که فرمان خدایی و صورت پیمان بین بندگان و خداوندست امر عمومیست که تا بشود هر روز ولو کم

باشد بخوانیم که به یاد بندگی خود افتیم و از پیمان یاد آریم و تا بشود باید ترجمه آن را دانست و تدبّر در آن نمود و در اول شروع با پاکی و پاکیزگی پناه به خدا از شرّ و سوسه شیطان برد که مبادا در دل جا گیرد و برخلاف جلوه دهد و برای آنها که ترجمه ندانند باز هم خواندن قرآن و توجّه به خدا و پیمان خدایی نیک و امر شده است ولی نباید به اندازه‌ای متوجّه لفظ شویم که از معنی و مقصود دور افتیم و خواندن ترجمه قرآن که بطور صحیح ترجمه شده باشد در غیر نماز برای دقت و دانستن بعضی احکام و دستورات اخلاقی خوبست که اقبالاً بدانیم آنچه دیگران ادعا نمایند بهتر و بالاتر آن را دارائیم.

نماز

نماز پایه دینست نشانه بزرگ اسلامیتست، و روی آوردن بنده است به سوی خدا که مایه تمام عباداتست، پس اگر پذیرفته شد ماسوای آن پذیرفته، و اگر رد شد مردود می‌شوند اولین حکم اسلامیت و البته به جماعت پسندیده‌ترست که اجتماع مؤمنین از عبادات محسوب و برکت و رحمتست باید تنبلی نکرد و نماز صبح و مغرب را که نزدیک‌تر به صورت نماز وسطی است مخصوصاً تا بشود در اول وقت بجا آورد و کوشید که حال مطابق باشد با گفتار و دل را با دلدار داشت او را حاضر دانسته به اذان و اقامه خود را آماده کارزار با نفس کرده به تکبیرة الاحرام پشت پا بر ماسوی زده درجات سیر را مطابق گفتار پیموده که به حضور رسیده سلام دهد و البته باید بداند که چه می‌گوید و با که می‌گوید و چه می‌خواهد و اگر دارای آن حال نگردید و توفیق نیافت خود را قاصر و مقصر دیده نفس را سرزنش نماید و حال راهروان را در نظر آورد که به تازیانه شوق نفس را به راه اندازد و اشارات در کتب عرفا مخصوصاً در کتب مرحوم سلطانعلیشاه شهید قدّس سرّه مبسوطست و در نوافل موافق امر با تدبّر بکوشد و در نیت جز مولی را نخواهد و باید از دقت و کنجکاوای در احکام نماز اشارات و دستورات عمومی که استنباط می‌شود دریافت و رفتار کرد. مانند پسندیدگی نظافت و بدی کسالت و نیکی اجتماع و جماعت و پسندیدگی تعطیل جمعه تا بعد از ظهر و اثر نطق و خطابه و مراقبت عفت و جمعیت خیال و توجّه و رعایت خانه‌داری که «مسجد المرثه بیتها» و مساوات و برادری و اطاعت بزرگان و یگانگی و جلوگیری از خود و دیگران در ستمگری و حفظ الصحه (بهداشت) و لباس و ظرف نساختن از طلا و نقره که برای مبادله در معامله مورد احتیاج عمومست و مقید نبودن مردان به زینت با تقید به نظافت و ملاحظه همشینیان و اذیت نشدن آنان ولو از بوی بد انسان و آسایش از زحمت کار دنیا به توجّه به خدا و پسند بودن بیداری سحر و خواستن برای مؤمنین آنچه که برای خود می‌خواهد که «اهدنا» به لفظ مفید جمعست و دستور جشن دیانتی گرفتن از نماز عیدین و جمعه و روا نبودن سعایت مؤمن نزد خدا و بزرگان بلکه لزوم شفاعت آنها از نماز اموات و توجّه به خدا در هر تغییر و انقلاب از نماز آیات و رعایت اقتصاد و میانه‌روی اگر چه در آب باشد و نترسیدن با رعایت احتیاط در نماز خوف و غیر اینها که مسلم باهوش با تدبّر درمی‌یابد بلکه مؤمن در هر امری باید تدبّر کند که آنچه پسند دوست باشد دریابد و چنان کند.

اوراد

و بعد از نماز هم باید تا بشود در محل نماز اوراد و تعقیبات نماز را با توجّه قلبی و دریافت معانی بخواند که در آنچه دستور داده‌اند رضای خدا و تربیت نفسست به شرط توجّه بلکه اصلاح امر دنیا و آخرت و دفع همّ و غم و حل مشکلات در توجّه و

توسّل منظور و مژده داده‌اند.

دعا

و دعا که خواندن خداست به خواست دلست چه بر زبان آید و چه نیاید که خواستن به دل و نذر روزه یا نماز برای کاری یا نذر مالی نمودن و توسّل به بزرگان دین و شفیع قراردادن روان‌های پاک آنها را نزد خدا که خدا در شفاعت آنها اجازه داده یا صدقات و خیرات در راه خدا و امثال اینها همه مراتب دعاست و توجّه قلبی و همّت مؤمن بر امری دعاست و البته با توجّه تامّ دل و حال رستگاری و بیچارگی که بریدن از ماسوی است اجابت می‌شود و برای افزونی توجّه و یکرود شدن دل، پاکی تن و پوشاک از حدّث و خبث و مال دیگران نبودن و پاکی دل از آلودگی‌ها و توبه و انابه و خوراک حلال و مواظبت شرع و افسرده نبودن مؤمن و اجازه عمومی یا خصوصی دستور داده شده و البته در حال ریزش رحمت و موقع اجتماع مؤمنین به وجهه ایمانی و موقع راز و نیاز مؤمنین مناسب‌تر و به اجابت نزدیک‌ترست مخصوصاً در حال توبه مؤمنین و مجالس و حلقه ذکر آنها که رحمت خدا شاملست نباید کوتاهی نمود و دعای زبانی هم اگر از دل خیزد که زبان هم بگوید یا بخواند و توجّه نماید که در دل اثر نماید و حال شود دعا خواهد بود و خواندن دعاها که مسلمست از بزرگان رسیده برای آموختن طرز مناجات و راز و نیاز و طریق ادب بسیار ممدوحست. که کمترین بهره آن دانستن است که انسانی نباید از خود به خارج بپردازد یا خود را بی‌گناه پندارد بلکه باید گناهان خود را پیش چشم آورده و به خدا پناه برد و از او بخشش بخواهد برای خود و برادران و پدر و مادر و نیاکان و فرزندان خود. و نیکی آنها را از خداوند بخواهد و یاد گذشتگان نماید و برای آنها بخشش و رحمت درخواست کند و اجابت دعای برادران را بخواهد و چون خداوند اذن در شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله داده و شفاعت او را پسندیده در آغاز و انجام دعا چنگک به دامان آن حضرت زده و صلوات بفرستد و در استغفار وعده بخشش و رحمت و نیرومندی و دادن دارایی و فرزند و فراوانی و افزونی نعمت و برکت آسمانی و زمینی داده شده است پس در دعا باید با حال استغفار باشد و ذکر استغفار گوید و تا تواند به امور دنیا که پستست نپردازد و خود را از کریم به کم قانع نسازد و به خدا واگذارد که او کفایت مهمّات نماید و بدی احدی را تا بشود نخواهد که اسباب زحمت گردد و اگرچه هر آنی که حال دعا بیاید همان موقع ساعت استجابست و هر شب بندگی نماید در به رویش باز شود و شب قدر گردد ولی اوقاتی که برای عبادت قراردادده و نام برده‌اند توجّه بیشتر و مؤثرترست و مواقعی که بزرگی به وصال رسیده و یا دری به روی خلق باز شده است البته توجّه تمام‌تر گردد.

سحر

و سحرها که هوا صافی و تن در آسایش و روح روشن و بی‌آلایش است و هنوز به کار دنیا نپرداخته در شبانه‌روز بهترین ساعاتست که گناهان خود را پیش چشم آورده راز و نیاز با بخشنده بی‌نیاز نماید و فواید روحی و جسمی و بهره‌بری در کارهای دنیوی و اخروی بر بیداری بین الطلوعین فراوان مترتبست و در ایام هفته جمعه بهترست و در ماه‌ها رمضان.

جمعه

و در اسلام جمعه عید مسلمین قرار داده شده است و نماز جمعه در آن به جای نماز ظهر معین شده که اجتماع شود و در هر

ده یا شهری یک جماعت برپا و از اطراف هم بیایند و دو خطبه خوانده شود که حمد و ثنای خدا و رسول صلی الله علیه و آله و مناجات با خدا و نصایح عمومی و دستورات لازمه مطابق مقتضیات گفته شود و در قرآن هم سوره‌ای به نام جمعه نازل شده و شب و روز جمعه ممتاز و برای عبادت اختصاص دارد و بر این اجتماع مصالح دنیوی و اخروی همه نوع مترتب و شکوه اسلام و مسلمین و نمایش فرمانبرداری و یک‌رانی و یگانگی آنها بوده بلکه بازار عمومی و توسعه اقتصادی بعد از نماز ملحوظ شده، متأسفانه در شیعه در زمان غیبت کمتر اهمیت داده شده تا در این زمان‌ها که حتی نام آن هم در میان نیست و همه از این فیض محروم مانده‌اند ولی فقرا بحمدالله شب و روز جمعه را برای عبادت و زیارت و خدمت قرار داده تا بعد از ظهر کار دنیوی نمی‌نمایند و شب‌های جمعه را هم اجتماع داشته و دارند و رضای فقیر هم در اینست که این شیوه پسندیده را تا بتوانند ترک نمایند و تا بتوانند در انجمن‌های فقری شب‌های جمعه حاضر شوند و البته شب دوشنبه هم از سایر شب‌ها امتیازی دارد و اگر بشود آن شب هم اجتماع فقری باشد بهترست اگر چه اجتماع دینی همیشه مطلوب و در صورتی که مانع کار و شغل آنها نباشد که اسباب زحمت شود خوبست و خود اجتماع مؤمنین به وجهه ایمانی هیجان محبت و برکت و عزت آورد و باید اجتماع فقری برای عبادت باشد و به یاد خدا و توجه قلبی مشغول باشند و اگر مأذونی بود نماز جماعت خوانده شود و مصافحه در جمعه فضیلتش افزون می‌شود و خواندن کتب عرفا که مطالب دیانت و معارف حقه تذکر و پند و اندرز داده شود مفید و بر دانایی و بینایی می‌افزاید و ضمناً در دیدار یکدیگر از حال هم آگاه و حاجات مؤمنین برآورده می‌شود و اندازه نشستن و توقف بر حسب موقع و محل و حال فقرا متفاوت می‌شود و البته اگر خواستند و توانستند تا صبح با هم باشند یا تا صبح بیدار هم باشند و زحمت بر کسی نبود پسندیده‌ترست و حضور غیربرادران در مجالس عمومی فقر مانعی ندارد اگر چه آنها غیر صورت نبینند و بهره‌ای جز دیدن چشم و شنیدن گوش غالباً نبرند و مصافحه فقری با غیرسلسله روا نیست.

روزه

روزه برای تربیت نفس و خودداری بر اطاعت و شکستن خواهش‌های نفس و کاهاندن قوای حیوانی و صفای روح و آگاهی از حال ضعف و دیگر حکمت‌ها در ماه رمضان به شرایط و دستور معین در شریعت امر شده است و هر اندازه از تن بکاهند بر روان افزوده شود تندرستی که وعده داده‌اند به روزه مشهود و کسالت بواسطه تغییر وضع خواب و بیداری و زیادخوری و تنبلی و ناپرهیزی و خواب بین‌الطلوعین و بیکاری می‌شود انسان نباید چنان گرفتار شکم و عورت گردد که یکی دو ساعت مثلاً غذای او نتواند دیرتر شود و از آن هراس و ترس داشته باشد فقط وسوسه نفسست و طپش او هنگام بندگی و فرمانبرداری، که باید پشت پا به آن زد و باید کوشید که در شب و روز روزه به یاد خدا بود و تمام اعضاء و قوا را از مخالفت امر خدا و لذا ید دنیا نگاه داشت.

زکات - خمس

زکات عایدات مالی برای مصارف عمومی و خمس غنایم و عایدات که برای وافدین و اقربای رسول صلی الله علیه و آله و امام و مستحقین آنها معین شده.

انفاق

و سایر انفاقات واجبه و مستحبّه برای کاهاندن بستگی دلست به دنیا و توجه به مالکیت حقّه حق تعالی و مراقبت عایدی (درآمد) و حساب خرج (هزینه) که تا بتواند بسازد و خرج افزون از دخل نکند که به وام گرفتار شود و برکت برای پرداخت آن وعده داده شده و دهنده که روزی می دهد می تواند کمتر یا بیشتر نماید یا از راهی که گمان نمی رود ببخشد و حفظ کند یا ببرد مخصوصاً در فطره که اظهار بندگی و یاد داشت بیعت و نمایش فطرت ایمانست تأکید بیشتر شده است و انفاقات مستحبّه از قبیل ضیافت و مساعدت مؤمنین و صدقات و اطعام و کسوه فقرا و ساختن آسایشگاه عمومی از قبیل پلسازی و حوض و حمام و مساجد و بیمارستانها و آموزشگاهها و مانند آن با توانایی و میانه روی پسندیده خدا و خلقت و موجب دوستی و حفظ و رفع گرفتاری و بلیه است و اختصاص به دسته معین ندارد آسایش نوع باید منظور باشد و هر چند ظاهر سازی بی حقیقت و تقید بی نتیجه در آن کمتر باشد بهترست.

حج

حج بر مسلمین هر کس بتواند چنانکه اگر برود به حج مگه و برگردد زندگانی او به هم نخورد واجبست و تربیت و سیاحت و افزونی هوش و تجربه و برکت و قدردانی نعمت بعد از آن مشهود می شود.

جهاد

جهاد بزرگ که کوشش با نفس در بندگی خدا و رستگی از دنیاست واجبست بر مؤمنین که باید با اسلحه ذکر و فکر و کمک همّت باطن پیر جهاد با شیطان نمایند و کوشش ظاهری برای توسعه و حفظ اسلام و اسلامیت و جان و مال را در راه حق دادن و جهاد کوچک در صورت امر امام با دشمنان خارجی با اسلحه جنگیدن بر تمام مسلمین مگر اشخاصی که معاف شده اند واجبست و هکذا دفاع از مهاجم در هر زمان با امکان. و آموختن آداب جنگ در هر زمان برای مسلمین عموماً و مخصوصاً شیعه که انتظار ظهور امام و جهاد در رکاب آن بزرگوار دارند لازمست.

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر دو پایه استوار و دو نگاهبان اسلامند که به عنوان آمریت و وظیفه صاحبان امرست یا کسانی که اتصال به آنها یافته و خود رفتار بر آن داشته و از آفات نفسانی خلاصی یافته و در کنف حفظ خدایی قرار گرفته نیک و بد اشخاص را دانسته باشند و زمان را مقتضی دیده به اندازه اقتضاء و پیشرفت امر و نهی نمایند و به عنوان نیکی خواستن برای برادران و دلالت بر خیر و همراهی در نیکی و پرهیزگاری و پیشرفت و نگاهداری قانون الهی و جلوگیری از شیوع بدی و تنفر قلبی از بدیها و تشویق و کمک در نیکیها بطور مقتضی از وظایف تمام مسلمین است با دانستن نیک و بد و مواقع آن و رفتار خود بر آن و البته بهترین امر و نهی به رفتارست که مؤثرست غالباً.

مستحبات

سایر احکام شریعتی و فرمانهای خدایی که در قرآن ذکر شده یا بزرگان که مبین قرآنند فرموده اند باید تا بشود رفتار کرد و

کوتاهی ننمود چون دوست می‌پسندد که آنچه پسندیده آنها بوده مستحب در فقه نامیده شده و تا بشود باید بجا آورد که غالباً آثار دنیوی هم بر آن مترتبست.

طهارت

و چون مؤمن دائم به یاد خدا و در حکم نماز گزارست تا ممکن شود غسل و اگر نشد وضو و الا تیمم داشته باشد که حفظ از شیطان و سلاح جهادست مخصوصاً در زیارت مؤمنین و مجامع دینی و خواندن قرآن طهارت و بوی خوش خوبست و باید کوشید که باطن هم پاک شود.

نواهی

و آنچه نهی از آن رسیده سالک را از خدا دور و دل را چرکین و بسته به دنیا می‌کند و باید دوری کرد و لذت موهوم و فانی را برای دریافت خوشی‌های جاودانی ترک کرد و به کردار زشت که پسند عقل نیست و خاطر بزرگان را می‌رنجاند و مورد تنفر و بدنامی و دشمنی مردم هم می‌گردد و غالباً آثار آن می‌ماند نباید خود را آلوده ساخت و در شریعت مقدسه اسلام معروف و منکر معین و راه جلوگیری دستور داده شده که در کتب مسطورست و مسلمین غالباً باید دانسته باشند ذکر آنها به طول می‌کشد و کتاب مفصلی می‌شود و بعضی گناهان که حال توبه را هم غالباً می‌برند و در نفس جا می‌گیرند بزرگ و کبیره فرموده‌اند و در قرآن نهی سخت رسیده و بعضی صغیره محسوب می‌شوند که اصرار بر آنها نیز نفس را بالاخره جری و دل را تیره می‌گرداند و در ضمن عبادات و معاملات و معاشرت‌ها نیز هست.

قمار

مثلاً قمار که براندازنده خانواده‌ها و عادت‌دهنده به بیکاری و پریشان‌کننده فکر و دشمن‌کننده دوستانست از منکراتست و عاقل نباید پیرامون آن بگردد.

مسکرات

هکذا مسکرات که عقل را که امتیاز انسانست از حیوانات دیگر و منشاء صفات و کردار نیکست زایل می‌کند و تریاک و چرس و بنگ هم از مسکرات محسوب است.

برادران من

تأهل

فقر و درویشی علقه دل را از غیر خدا بریدن و رو به عالم تجرد آوردن و تن با خلق و دل از آنها بر کنار داشتست و منافی تأهل و گرفتن زن نیست بلکه تأهل سنت اسلام و حفظ از بسیاری از خطرات و آورنده روزی و در صورت ادای وظیفه و تحمل نامالایم مرئی سالکست و تنهایی روا نیست مگر به ناچاری و نباید در گرفتن زن ملاحظه دارایی و جمال نمود بلکه

دانایی تحصیلی هم تنها مفید نیست باید ملاحظه نجابت ذاتی و دیانت و عفت و اخلاق و وقار کرد و ملاحظه نداشتن مرض مسری هم لازمست و ملاحظه اولاد که بقای نوع در آنست و نتیجه ازدواجست باید داشت و حتی الامکان از تکلفات در اول و بعد هم در زندگانی برکنار بود که غالباً اینگونه گرفتاری مانع ازدواج می شود یا تولید زحمات و خرابی ها می کند و در معاشرت با زن ها به محبت و گذشت و تربیت موافق دستور بزرگان رفتار شود که خواهی نخواهی آنها هم به محبت به وظیفه خود آگاه و رفتار نمایند. و البته آنها هم از وظیفه خود نباید تجاوز نمایند و چون منظور اصلی بقای نسلست در نزدیکی زیاده روی روا نیست که مواد لازمه زندگانی بدن کم شود و در تندرستی رخنه افتد و موافق دستور بزرگان اولی است و البته غذای حلال خوردن و در آن حال به یاد خدا و با نیت امتثال بودن که اولادی اگر پیدا شود نیک باشد لازمست و چون توانایی عدالت بسیار نادر است زیاده از یک زن جز زحمت بهره ای ندارد مگر در ناچاری و موارد ضروری.

طلاق

و طلاق در نزد خدا و خلق ناپسند و بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مگر در ناچاری ناگوارست و بردباری در ناگواری های زنان تا بشود گواراتر از طلاقست.

اولاد

و مادران آداب لازمه اولاد داری و حفظ الصحه خود و فرزند را از اول حمل و ایام حمل و شیردادن و ایام عادات خود و تربیت جسمی و روحی فرزند باید بدانند و حال و خلق پدر و مادر در وقت نزدیکی در فرزند مؤثرست بلکه وضعیت بدنی و خیالات طرفین در شکل و روحیات و مزاج فرزند بلکه پسر یا دختر شدن مؤثرست پس باید مراقب باشند و اولاد تا هفت سال زیر دست مادرست و گفتار و کردار بلکه طرز غذا را به فرزند می آموزد و آینده او بسته به نیکی و دانایی مادرست و بعد بیشتر زیر دست پدر و آموزگارست.

تحصیل

و پرورش تن و روان فرزند که تحصیل هم از آن محسوبست با پدر و مادر است و خواندن و نوشتن را می توان برای همگی لازم دانست مانند اینکه خواندن کتاب حتی کتب بیگانگان هم بعد از خواندن کتب خود و بینایی در دستورات بزرگان خود برای افزایش آگاهی برای همه خوبست و آموختن عقاید و احکام لازمه به اندازه حاجت برای همه لازمست، البته آموختن علوم مختلفه دینی یا دنیوی هر اندازه بیشتر بود با فراهم آمدن وسایل فضیلت و کمالست.

کسب

و باید انسان که بالطبع مدنی آفریده شده و به یکدیگر محتاجند کمک به هم نمایند و هر کسی کاری انجام دهد که پیکر بیهوده و بار بر جامعه نباشد و تکیه به خدا و استغناء داشته چشم داشت و طمع نداشته باشد که چشم داشت و تکیه به ظاهر بزرگان هم بد است باید از باطن آنها خواست. و در کار کردن که پسندیده خداست باید کوشید و تا توانست به آموختن هنر استاد خود تنها قناعت ننموده همیشه کنجکاوای برای آگاهی بر مجهولات کرده و هنر خود را ترقی داد و اگر چه دارا باشد

که از دارایی خود بتواند زندگانی کند باید کمک جامعه نماید ولو به رسیدگی و آبادانی دارایی خود که سرانجام آن آسایش مردمست و از گدایی و دزدی که دو نقطه مقابل کسب است و در اسلام نهی سخت شده است دوری باید کرد که مبادا در کسب حلال او هم پیدا شود و از دستوراتی که در شریعت برای معاملات رسیده تجاوز نکند که مالک حقیقی تصرف آن را ندارد و در کسب خوشنودی خدا و کمک بندگان را بخواهد.

ربا

و از ربا که مخصوصاً در قرآن مجید تهدید سخت دارد و در حکم اعلان جنگ با خدا و رسولست دوری گزیند و ربا غیر مضاربه و غیر بیع است که رواست.

کسب منهی

و بعضی کسبها که نهی رسیده و در نزد مردم هم بدناما و ننگست مانند قصابی و شکار و احتکار بی برکتی آنها پیداست.

تطقیف - انصاف

و کم دادن و بیش گرفتن در کیل و وزن بد است بلکه مؤمن در همه پندار و گفتار و کردار خود باید کم نفروشد و بیش نخرد و آنچه به خود روا دارد به دیگران روا داشته باشد که یک معنی انصافست. و باید از آنچه انسانی را به بیکاری عادت دهد و بار گردن جامعه سازد تا چه رسد که خانمان برانداز باشد پرهیز کند مانند عادت به مجالس خوشگذرانی و شرب و قمار و مشاقی کیمیا بازی و تریاک و حشیش و مانند آنها که دستورات اسلام بر پایه کار و مردانگی و بندگی خدا گذارده شده و در هر کاری هم میانه روی خوبست که تن فرسوده و روح خسته و مزاج ناتوان نگردد و بین شش ساعت و هشت ساعت در شبانه روز به تفاوت کار فکری و جوارحی و تفاوت هوای گرم و سرد و تفاوت کار و مزاج و محل باید کار کرد مگر مورد لزوم. و تنبلی هم بد و تباه ساختن حق جامعه است و تقید به کسب و کار هم یکی از امتیازات سلسله علیه نعمت اللّٰهیه بوده و هست که در کوشش بحمدالله سرمشق بوده و هستند و در خرج هم باید میانه روی کرد که در هر کار تندی و کندی ناپسندست و چنانکه بیشتر هم اشاره شد نباید خرج را تا بشود جلو انداخت بلکه آنچه را درآمد است مختصری پس انداز کرد و آنچه بماند بر زندگانی تقسیم کرد که معنی قناعت و سازش است نه اینکه بتواند و بر خود سخت بگیرد و نباید انسان در خرج نگاه به بالادست نماید که همیشه به رنج باشد بلکه به نادارتر از خود نگاه کند که خوش باشد.

برادران من

شفقت

تمام خلق دست ساخت و آثار حَقِّد از این جهت باید بر حسب عهد خدایی با همه شفقت و مهربانی کنیم و بکوشیم تا دیده دل باز شود و همه را آئینه دیدار یار ببینیم و در هر حال باید بد احدی را نخواهیم. و با نوع بشر خیرخواه و همراه باشیم کوچکان را مانند پدر و جوانان را برادر و پیران را فرزند باشیم و کمک در کار همه نمائیم بطوری که زیان آن به دیگری

نرسد و البتّه مؤمن مقدّم بر دیگران است که باید به خدمت آنها بایستیم و بهتر دوست داریم و یگانه باشیم و مسلم بر اهل کتاب و آنها بر سایرین مقدمند.

حسن خلق

و در معاشرت باید با روی گشاده و نرمی و مهربانی با همه رفتار نمود و تندخویی با هر کس باشد بد است و افسردگی آورد و خود را هم به زحمت اندازد و عمل را تباہ سازد و فشار قبر که ظهور فشار دلست آورد و حسن معاشرت و گشاده‌رویی نتیجه نیک دهد.

احسان والدین

و مخصوصاً نسبت به والدین جسمانی که واسطه پیدایش تن خاکی بوده و از آغاز بسته شدن نطفه و هنگام حمل و شیر و روزگار کودکی تا جوانی چه رنج‌ها کشیده و چه گذشت‌ها از خود برای فرزند نموده‌اند و تا مادام که زنده‌اند محبت آنها به فرزندان روز افزونست باید احسان و فرمانبرداری نمود که خداوند بعد از بندگی خود امر به احسان آنها می‌نماید مخصوصاً در پیری آنها کوتاهی نباید ورزید و پرستاری باید کرد و حتی اگر برخلاف دین باشند فقط در امر دین نباید پیروی کرد ولی معاشرت را باید نیکو داشت و نسبت به خویشان دیگر هم به درجات آنها باید مهربان بود و نگذاشت از هم پاشند. و از هم جدا گردند بلکه پیوستگی را باید محکم نمود.

صله رحم

که صله رحم بر عمر و مال افزایش و بلا را رفع نماید و قطع رحم عمر را کوتاه گرداند و افسردگی اندک را جلوگیری باید که سرایت نکند و بزرگ نگردد که بین دو برادر اگر گله‌مندی اندکی هم بود اگر جلو نگیرند نزد فرزندان گفته شود در آنها ذاتی گردد و به دشمنی کشد. و از طرفین باید گذشت داشته اگر خود و خویشان را خواهند خودخواهی را کنار گذارند که در معاشرت با هر کس باید گذشت داشت و به میل او نزدیک شد و اگر نقص داشت بتدریج به نیکی برداشت نه آنکه او را به خواهش خود خواست که همیشه بی‌دوست بماند.

فرق اسلام

و نسبت به تمام فرق اسلام از شیعه و سنی و غیره که همه در تحت لوای یک کلمه و دارای یک دین و یک پیغمبر و یک کتاب و همه اهل یک قبله‌ایم باید برادر اسلامی بوده یگانگی دینی را منظور داشت و مؤمنین را در اخوت و برادران طریق را به خدمت برگزید.

تجلیل علماء

و مخصوصاً در سلسله جلیله علماء که مجازین روایت و مأمورین تبلیغ احکامند و رشته عرفا که مجازین درایت و مأمورین اصلاح نفوس و تهذیب اخلاق و متوجّه نمودن خلق به سوی خدایند جنبه بستگی و نمایندگی را منظور و وجه روحانیت را

محترم شمرد و این دو سلسله مانند دو دست یک شخص و دو شعبه یک اداره‌اند و با یکدیگر یگانه بوده گفتگو و مخالفتی نداشته‌اند و القای مخالفت به جهات سیاسی در اواخر صفویه نموده و نادانان طرفین را فریب دادند و همین عمل یکی از موجبات انقراض صفویه گردید بعد هم در رفع اختلاف اقدام مهمی نشد و بحمدالله بین دانایان طرفین اختلافی نیست و علماء دانایی را از انبیاء به وسایط گرفته و علم نمونه و ارث نبوت است و علماء پیشوایان مسلمین و نمایندگان بزرگانند در ذکر احکام و اگر یکی به خلاف وظیفه فرضاً رفتار کرد روا نیست به عنوان یا شخص بد گفتن بلکه ملامت متوجه صفت و کردار زشتست و توهین عنوان نسبت علم بد است.

سادات

بلکه خانواده رسول را که نسبت جسمانی دارند محترم باید داشت و البته وظیفه آنهاست به استغناء و دیانت و بی‌طمعی احترام خودشان و آبروی ملت را نگاه دارند.

سلاسل فقر

با سلاسل فقر و منسوبان طریق هم به محبت و برادری دینی و قرب مسلکی رفتار و معاشرت به نیکی و تحیب باید شود و آگاهی و اطمینان به راه و رویه خود و ثبات بر آن مستلزم محبت با آنهاست که نام محبوب از آنها شنیده شود نه مخالفت. ولی در مصافحه به طریق خودتان چون علم به صحت اتصال باید باشد با دیگران روا نیست و نباید بدگویی به احدی کرد که ستایش و نکوهش بر اخلاق و کردار است بلکه: «و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سلینا» را باید منظور داشت و مخصوصاً به بزرگ هیچ دسته بد نباید گفت و در مقام رد مسلک دیگران نباشید که دشمنی آورد و لجاجت افزایش.

سبّ و لعن

و سبّ و لعن احدی روا نیست مگر آن را که بطور صریح از بزرگان رسیده باشد و موجب اختلاف و نفاق و فساد گردد تبرّی بیزاری از شیطان و نفس و مظاهر آن و از کردار زشت باید جست به دل و عمل و در پنهان نه آشکار و به زبان، چنانکه پناه بردن به خدا از شیطان بعد از تکبیرة الاحرام پیش از بسم الله آهسته گفتن مستحب است و بسم الله بلند گفته می‌شود و نام گذشتگان و رفتگان به نیکی ببرید و بد نگویید که بر حال وقت مردن آنها آگاه نیستید مگر از بزرگان که حاضر در آن هنگام رسیده باشد که بد دانستن به فرمایش آنها رواست نه بد گفتن.

احترام محترمین

و محترمین ظاهری را محترم بدارید و در هر مرتبه حفظ مراتب نموده اسباب تهییج حسد و عداوت نشوید و در سخن گفتن با هر کس باید مطلب را به الفاظی که طرف مأنوس است و به سلیقه او گفت که ناگوارش نباشد و از حق گریزان گردد که انسان دشمن چیز است که نداند و در پاسخ پرسش‌ها آنچه یقین بدانید و در اثر گفتن مطمئن باشید بگویید و الاً مراجعه به داناتران دهید.

در باب مسلک خود مجادله نکنید که دل را تیره و غرض‌ها را آشکار گرداند. دعوت درویش باید به کردار نیکو و اخلاق

پسندیده و معاشرت خوش باشد نه به زبان اگرچه جوینده را کمک رساندن و فهماندن و رفع شبهه از شبهه‌دار نمودن لازم است ولی برای غیردردمند گفتن دارو مؤثر نیست و بر تعصّب بیافزاید.

انصاف در قول

و تعصّب و بی‌انصافی از هر کس و در هر جا باشد ناپسندست که حضرت مولی علیه‌السلام فرموده: «در سخن نگر نه در گوینده». و کردار ناشایست مؤمنین بیشتر از هر چیز مردم را از حق دور می‌نماید با اینکه نباید کردار اشخاص را بر نیکی و بدی مسلک دلیل گیرند ولی انتظار عموم رفتار نیکست و از اینکه فساد بر زمانه و محیط غالب باشد نباید مأیوس شده خود را تسلیم نفس و کردار زشت نمود «لا یضركم من ضل اذا هتدیتم» یک نفر زن فرعون در میان فرعونیان ایمان خود را نگاه داشت شما خود را به اندازه‌ای که بتوانید حفظ کنید که امتیاز شما معلوم شود و به بدی مردم کاری نداشته آنها را به واسطه کردار بد، بد نگویید بلکه کار بد آنها را نخواهید و اگر به مهربانی توانستید از آن کار بازدارید و اگر به خود شما بد گفتند که لازمه نادانیت به سلامتی و نیکی جواب دهید بلکه اگر بد کند به شخص شما تا می‌توانید به خدا واگذارید بلکه عفو نمایید که کارساز به فکر کارست.

مواضع تهم

و در معاشرت با کسانی که ممکن است به کردار زشت آنها مبتلا شوید یا مورد تهمت واقع گردید دوری کنید مانند مجالس تریاک و چرس و بنگ و امثال آن و از مجالست و معاشرت مساکین دوری نکنید و ننگ ندانید.

معاشرت نیکان

و در معاشرت با اهل حق و بندگان خدا در راه خدا از ملامت باک ندارید و نهراسید و با همه کس به مهربانی و اطمینان رفتار ولی چنان احتیاط از نزدیکترین دوستی باید نمود که اگر بالاتر دشمن شود بهانه نداشته و ایرادی نتواند بگیرد.

حفظ راز

و راز خود را به احدی تا بشود نباید آشکار کرد و راز مردم را هم باید نگاهدار بود و سپرده او را تبه نساخت و سعایت اشخاص را نباید شنید و باور کرده و ترتیب اثر داد که اغراض فراوان و رنگارنگ است ولی احتیاط را هم نباید از دست داد. مؤمن باید با همه مردم به امانت و راستی و درستی رفتار و جان و مال و آبرو و ناموس همه کس را حفظ نماید.

اطاعت قوانین

قوانین مملکتی را محترم دانسته مطیع باید بود و تا بتوانید از وظیفه شخصی خود تجاوز ننمایید بلکه به کار خود پرداخته در سیاست دخالت نکنید که مبدا آلت دست و بهانه اجرای مقاصد دیگران گردید و در کار دیگران دخالت ننمایید.

حقّ النَّاس و ادای قرض

و در معامله و محاسبه با مردم باید خوش حساب و درست قول بود که درست حساب شریک دارایی مردمست و باید وامی که

گرفتیم در اولین هنگام توانایی پرداخت و نگذاشت که به مطالبه برسد که غالباً بی پروایی، در مهربانی را به روی خود و دیگران می‌بندد و بیشتر ربا را معمول نموده است و فرضاً محکمه بر تبرئه حکمی کرد که نزد خود و خدا خود را مقروض می‌داند باید پردازید که حق مردم سخت‌تر از حق خداست که حق خدا اگرچه سختگیری شده و بر دادن نوید برکت داده‌اند ولی به بازگشت و استغفار می‌گذرد و می‌بخشد ولی حق مردم تا خودش نگذرد مشکلست و از کسی که طلب دارید و نتواند بدهد باید مهلت داد اگر گذشت میسر نیست بلکه کاری شود که بتواند نان خورد و وام هم بگذارد بهتر است.

زبردست

و نسبت به زبردستان باید ترخم نمود و تربیت و تعلیم هم با مهربانی و نرمی کرد. هرچه را از بالادست انتظار داریم با زبردست باید معمول داریم.

همسایه

با همسایه منزل و ملک هرکس باشد به ملاحظه رفتار باید کرد تا چه رسد به شریک.

غریب

نسبت به غریب مخصوصاً که آشنا نداشته باشد مهربانی باید کرد و مأنوس نمود

یتیم

با یتیم که بی‌پرستارست پرستاری و دلجویی باید کرد و قهر ننمود. با جاهل که قدر عالم و علم را ندانسته و لذت محبت را نچشیده نباید سختی کرد بلکه به نرمی باید او را فهماند و رساند. با بیوه زنانی که کس و کار ندارند و عزیزانی که خوار شده‌اند و وام داری که بدون کوتاهی زیان برده و از طلبکار شرمساری دارد باید رعایت و ترخم نمود. برآوردن حاجات مسلمانان و عیادت بیماران و همراهی مسکینان و تشییع جنازه آنان و زیارت گورستان و دلجویی آسیب‌دیدگان و دستگیری افتادگان و درماندگان از لوازم ایمانست.

اصلاح

افساد بین دو نفر روا نیست مگر در موردی که صلاح دیانت در آن و امر به آن رسیده باشد و باید در نقل قول دیگران هم مواظب بود که تفتینی در ضمن آن نشود.

آزار مسلم

عیبجویی و آزار مسلمین از شخص مسلم که باید مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند خطاء و استهزاء و شماتت و فحش و سخن چینی و کتمان حق با ایمان نارواست و مؤمن باید از عیب خود به دیگری نپردازد.

روش زندگانی

برادران من

مشورت

مؤمن در امور خود و دیگران باید پایان‌بین باشد و پیرآمون کار را بسنجد و با داناتر از خود مشورت نماید و بعد از مشورت صلاح دین و دنیا را برگزیند و رفتار کند که مشورت از لغزش نگاهدارد.

استخاره

و اگر در کاری مردّد ماند و به کنگاش تردید برنخواست استخاره نماید و نیک و بد کار خود را از خدا بخواهد آنچه پاسخ آید خیر او باشد و توکل بر خدا و واگذار به پیشآمد هم یک نوع استخاره است که هرچه صلاحست پیش آید.

تطّیر

و به جزئیات وساوس نفس از کار نباید بازماند که تطّیر و فال بد زدن نهی رسیده است و خیال را نباید به چیزی که اثر طبیعی آن معلوم نیست و از بزرگی هم نرسیده پابند و مشوّش ساخت که حتّی به زبان آوردن نهی رسیده و نفس را مضطرب سازد و اگر چنین خیالی پیش آید به استغفار پردازد و پناه به خدا برد و صدقه به مستحقّی رساند رفع شود.

تفال

و فال نیک زدن خوبست که امید را قوی و همّت را راسخ و دل را آرام گرداند.

موهومات

و چون انسان از اول تولّد تا آخر زندگی تحت تأثیر واهمه است و یک آن از صورت تراشی واهمه آسوده نیست و آبادانی گیتی به توسط واهمه است نمی‌تواند بالکل گریزان باشد و از موهومی که گریخت در موهوم دیگر افتد لیکن بسیاری از موهومات راه و روزنه به حقیقتیست و باید در آغاز پیدایش و انجام آن دقت کرد و بعضی از آن که از بزرگان رسیده باید مقصود را دریافت و مراقب بود چرا که روح قوی نماینده الهی در آن امر اثر بخشیده و بعضی که موافق با آثار آشکار و یا پنهان طبیعی یا دارای اثر روحی بود و یا خیالیست که مؤثر در تربیت یا سودمند در آسایش مردمست یا بدون آن توده مردم در وظیفه انسانیت یا دیانت خود کوتاهی می‌نمایند نباید موهوم صرف گفت بلکه به تفاوت مراتب باید حقایق نامید و آنچه غیر اینست اگرچه آثاری از آن به تصادف یا از توجّه نفوس به آن پیدا شود باید موهوم نام گذاشت پس آنچه فرمایش بزرگان دینست فرمایش آنها را که اثر خارجی بخشیده باید تعظیم نمود و بسیاری از موهومات یا مثل‌ها هست که دستور اخلاقی و نتیجه تربیتی در آن منظور بوده است باید پی به آن برد و آن را ترویج کرد و موهوماتی که در میان عامّه است در هر دسته و هر ده و هر شهری می‌گویند تا توجّه به آن هست نباید در انظار بی‌اعتنایی نمود بلکه از توجّه نفوس به آن اثری پیدا می‌شود پس اذهان را باید منصرف و بیدار کرد.

عجله

و نباید در کارهای دنیوی که فوتی نیست شتاب پیش از وقت کرد مخصوصاً در انتقام و مؤاخذه سنگینی و تأخیر بهترست که به پشیمانی نکشد یا آنکه وسایل هر کار را پیشتر باید آماده ساخت که در موقع به زحمت و عجله نیفتد که عجله پیش از وقت روا نیست و تهیه مقدمات در وقت روا نیست و تأخیر آفات دارد.

تأنی

و تنبلی و تکاهل هم که موقع بگذرد بد است و در کارهای دینی و یا فوتی شتاب پسندست و میانه روی که در هر کار مطلوبست موقع شناسیست و باید آن را پیشه خود ساخت.

أكل و شرب

در خوردن و آشامیدن از حلال و با یاد خدا هم زیاده روی نکند که مریض شود.

وقاع

در مقاربت با حلال تجاوز از حدّ نماید که مزاج را ضعیف سازد.

خواب

و هکذا خواب که ناچار نیست از حدّ اعتدال نگذرد و از ثلث شبانه روز بیشتر نخوابد و از ربع کمتر نشود و به یاد خدا بخوابد و فوری روی غذا و به پشت نخوابد.

لباس

و در لباس اسراف نکند و سخت هم بر خود نگیرد و به لباس مخصوص مقید نباشد حتّی در اندازه لباس میانه روی داشته باشد و یکی از امتیازات فقرای سلسله نعمت اللّهیة همین مقید نبودن به لباس خاص است ولی درست پوشیدن لباس و پاکیزه داشتن لازمست.

نظافت

و نظافت در هر امری خوبست و در اسلام ترغیب شده و مخصوصاً امر به وضو روزی چند مرتبه و غسل که شستن تمام بدنست به وجوب در مواقع معینه و به استحباب در ایام اجتماع مانند جمعه‌ها و جشن‌ها و زیارت فرموده‌اند برای نظافت و برای تیره نشدن روح و متنفر نشدن مؤمنین و همنشینان حتّی بوی خوش داشتن را پسندیده‌اند و ستردن بعضی موها و حفظ و پاکیزه نگاهداشتن سایر موها که اسباب تنفر نشود رسیده و کوتاه کردن لباس و رفتن حمام و گرفتن ناخن و اصلاح محاسن و جاروب کردن و گرفتن تار عنکبوت امر شده است.

سفر

و مسافرت مخصوصاً برای مردان سودمندست و مسافرت‌ها در این زمانه بواسطه امنیت و خوبی راه‌ها و وسائل آسان شده باید مراقب شد که بر ظاهر گردش اکتفا نشود که مسافرت آفاق و انفس و دیدن کشورها و مردمان و مردان نامی برای مؤمن افزونی دانایی و تربیت و تجربه آورد و وسایل کسب و آبادی و تفریح و آداب‌دانی و مردم‌شناسی را فراهم سازد پس در صورتی که ترتیب زندگانی به هم نخورد گردش ممدوحست.

وصیت

و فرموده‌اند در اول قصد سفر به یاد سفر مرگ هم بیفتد و وصیت کند و وصیتنامه بنویسد و نوشتن وصیت در هر حال بسیار خوب و مختص به سفر یا مرض نیست و با میمنت است و چون مؤمن باید مرگ را در نظر دارد کارهای دنیوی خود را هم باید مرتب داشته باشد.

لغو

و مؤمن از گفتار و کردار لغو و بیهوده باید روگردان باشد و خوشنودی خدا را در کردار خود بخواهد و خود و عمر و قوای خود را که سپرده‌های خدایند تباه نسازد و به بازیچه مشغول نشود.

مزاح

و شوخی بیجا و زیاد هم لغوست و مخصوصاً با کسان تندخو و آنهایی که مایل به شوخی نیستند ناروا و خنده زیاد و بلند و بیجا مخصوصاً در حضور محترمین بدنماست.

معاشرت و جلوس

در معاشرت و نشستن مجالس هم نباید مقید به جای معین بود و هر جا بود نشست و رعایت احترام سایرین داشت که تقید پایین نشستن هم مانند تقید بالا نشستن است و پایین و بالا موهوم صرفست و در رفت و آمد و دید و بازدید بدون لزوم نباید مقید شد بلکه منظور ملاقات و دوستی باید باشد.

شهادت

مؤمن باید راستگو و راست کردار باشد، شهادت دروغ ندهد و راست را کتمان نکند اگرچه به زیان خود و پدر و مادر و خویشان باشد، مگر سود ایمان مؤمن و خوشنودی او و اصلاح در آن منظور باشد.

قسم

و قسم گرچه راست باشد یاد نکند که نام دوست را برای دنیا بخواهد بر زبان راند و دین را آلت دنیا نسازد که برای عبادات هم مزد گرفتن روا نیست تا چه رسد به قسم لغو و چه رسد به قسم بر دروغ.

خلاصه صفات مؤمنین

خلاصه

در خاتمه برای ازدیاد توجه خواننده صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایاب تر از کبریت احمرست و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی الموالی و سایر موالی علیهم السلام است به جای خلاصه آنچه تا اینجا نوشته شد می نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکرت:

مؤمن خداخواه و خداجوست، نیت خالص، و دل خاشع، و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود، و بر راه نلغزد. دوستی اش بی آرایش و کردارش بی غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد، و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند. نگاهش به معرفت، بهره اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقتست. دانایی را با بردباری، و خرد با پایداری، و گذشت با توانایی، و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد. و هنگام نیکی کردن شادان، و از بدی پشیمان، و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی ها پافشاری کند، و در هر حال و هر کار یاری از صبر و صلوة جوید، و آماده و مهیای مرگ باشد، و ساز و برگ آن را فراهم سازد. سرمایه عمر را بیهوده نگذرانند و در نیکی صرف نماید و سفارش به نیکی نماید. حیثیتش بر شهوت چیره باشد، و گذشتش بر خشم، و دوستی بر کینه، و قناعت بر آز، جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند، و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند، و کار امروز به فردا نیاندازد، و در دنیا میانه روی کند، و از معصیت خود را نگاه دارد، زیانش به کسی نرسد، به بدکننده بر خود نیکی کند، و با آن کس که از او بگسلد بیبوند و محروم کننده را ببخشد، سؤال از کسی نکند، و درخواست دیگران را رد نکند، روی نیاز جز به بی نیاز نبرد، و نیاز نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصر شمارد، و از لغزش دیگران درگذرد، دشمن ستمگری و یار ستم کشیدگان باشد. از سردی مردم دلگیر نگردد، تجسس عیوب نکند، و عذر پذیرد و عیب پوشد، از چاپلوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد. با مؤمنین یکدل باشد و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد، اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد، و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید، برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد، از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد، و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد. به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید، کردارش گواه گفتارش باشد، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد، و خود را بزرگ نشمارد و دیگران را پست نبیند، کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد، و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد، دل همسایه را بدست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید، در اصلاح کوشد، در حکم از درستی نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده حیا ندرد، در کارها شتاب نکند نام مردم به بدی نبرد، حفظ الغیب همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گریند و از یار بد پرهیزد، یاور ستمزدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند، و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند پذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق الزحمه و حق الجعالة که ناروا نیست ستاند و اگرچه دقت در این

مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی پایان و فضلش فراوانست، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه اش را نتوان گذاشت:

«گرچه وصالش نه بکوشش دهند در طلبش آنچه توانی بکوش»

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه روزگار دیده با نیاز از درگاه بی نیاز پوزش خواست:

«بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد»

امید که به همه دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و آنچه پسند مولی است موفق دارد.

خاتمه

هرچند کوشیدم که نامه مختصر گردد خامه تندی کرده و نامه به درازی کشید، از دوستان پوزش می خواهم.

والسلام علی من اتبع الهدی

بتاریخ عید اضحی سال ۱۳۵۷ قمری هجری مطابق یازده بهمن ماه ۱۳۱۷ شمسی